



مقاله

در بیان معانی

و استعاره‌های بیرون از معانی

در ادبیات فارسی

و نیز در بیان و معانی

آن در لغت و ادبیات

آسمانی

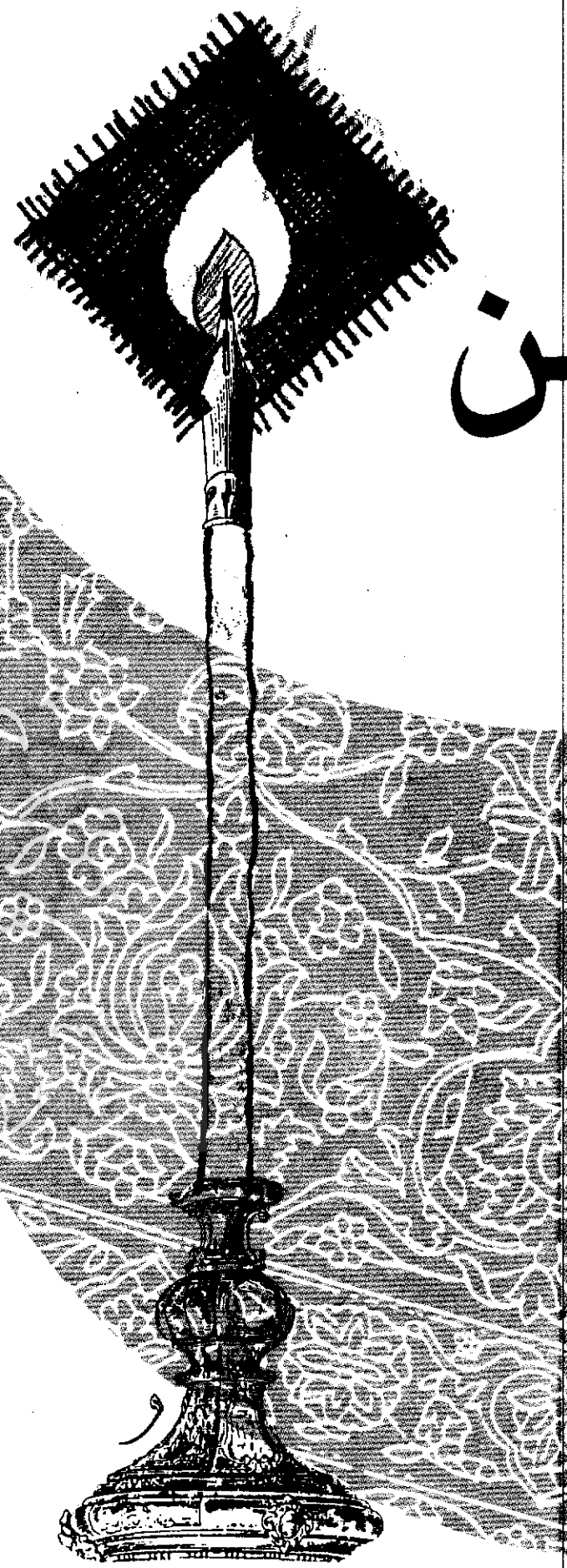
ن

تاریخچهٔ این علم و فن در ایران به پیش از اسلام بازمی‌گردد. در کتاب «تاریخ ادبیات ایران» از دکتر محمدعلی انبیا، در باب «تاریخ ادبیات ایران» آمده است که در آن زمان که در ایران سلسلهٔ ساسانی برقرار بود، از دیر هنگام با توجه به روابط و ارتباطات فرهنگی و علمی میان ایران و روم، فقط به عنوان یک زبان در میان ایرانیان و رومیان شناخته می‌شد و با غرایش دانسته‌اند. محدود

تاریخ ادبیات ایران در سدهٔ هفتم و هشتم پس از رنسانس، از دیر هنگام با توجه به روابط و ارتباطات فرهنگی و علمی میان ایران و روم، فقط به عنوان یک زبان در میان ایرانیان و رومیان شناخته می‌شد و با غرایش دانسته‌اند. محدود

تاریخ ادبیات ایران در سدهٔ هفتم و هشتم پس از رنسانس، از دیر هنگام با توجه به روابط و ارتباطات فرهنگی و علمی میان ایران و روم، فقط به عنوان یک زبان در میان ایرانیان و رومیان شناخته می‌شد و با غرایش دانسته‌اند. محدود

۳. توجه بی حد و حصر به علوم تجربی. گسترش روزافزون و حیرت‌انگیز تکنیک و تسلط سریع آن بر عرصه‌های گوناگون طبیعت. عالمان چندین دهه پیش را واداشت با غروری زود هنگام پندارند که با کمک چراغ علم، پاسخ همه پرسشهای تاریک و رازانگیز هستی را دریافته‌اند. بازتاب این نظر در بعضی از نظریه‌های ادبیات غرب آن بود که دانای کل، پاسخ همه پرسشها را می‌داند و هیچ‌گاه در هیچ ابهام و حیرتی نمی‌ماند اما با وقوع دو جنگ جهانی، ایمان به علم و باور به ارزشهای فردی و جمعی فروریخت و بخشی از ادبیات غرب، در واکنشی تند و حاد اعلام داشت که از جهان هیچ نمی‌داند و حتی از افکار و احساس و عواطف نزدیکانش نیز بی‌اطلاع است و در رمان نو فقط به بیان افکار و عواطف خود پرداخت؛ نمونهٔ قدرتمند آن،



«جاده فلاندر» است با ترجمه زیبای آقای بدیعی.

۴. از آثار موجز بورخس نا آثار میلان کوندرا که پر از شرح و بسط و تفصیل و توضیح است، و از آثار هرمان هسه تا بعضی از آثار میکل آنخل آستوریاس و فوتتس و ماریوس و آرگاس یوسا و ... همه را آثاری مدرن می دانند.

آن همه پراکندگی آرای ادبی و اجرای آن از سوی، بدان سبب است که جهان آن سامان نیز، جهانی یکدست و یکسویه نیست. در جوامع مرفه و آسوده ای که دیگر به ارزشهای فردی و جمعی باور ندارند و در روزمرگی، به یکتاخوانی و ملال در زندگانی رسیده اند نویسندگانشان به روان شناسی طبقات متوسط می پردازند؛ حال آنکه در جوامع بحران زده آمریکای لاتین، نویسنده با هزاران مسأله و با ارزشهای جمعی روبه روست. نویسنده آن جامعه می شود میلان کوندرا و نویسنده این دیگری می شود ماریوس و آرگاس یوسا و یا میکل آنخل آستوریاس با کتابهای «آقای رئیس جمهور» و «چشمان نخفته در گور» ...

همچنین در شناخت انسان، در آن دیاران، دو مکتب روان شناسی هنوز نفوذ و اعتبار عام دارند: مکتب فروید و مکتب یونگ؛ اما اغلب نویسندگان آن سامان، یونگ را عارف مسلک و غیر علمی دانسته اند و چندان اعتنایی به او ندارند و نداشته اند؛ مگر هرمان هسه و چند نفر دیگر، ولیکن نویسندگانی که به ناخودآگاه جمعی و صور ازلی باور دارند - مانند هسه - و یا اینکه در پی مطالعات گسترده شان با حکمت شرق آشنا گشته اند - مانند بورخس - در لایه های پنهان و آشکار آثارشان، نشانه های آشنا و شرقی دارند. برای نمونه، در آثار هسه و بورخس، صفت کاربرد گسترده دارد. گویا بورخس گفته بود که اگر این همه صفت به کار می برم، بدان سبب نیست که نابینایم و از توضیح و نمایش اشیا ناتوانم، بلکه به این جهت است که حکیمان شرق به این شیوه و طرز کار کرده اند.

گفتنی است که کاربرد گسترده صفتها بیشتر ویژه ادبیات هند و یا داستانهای متأثر از آن نوع بیش است که جهان را در اساس و هم و خیال دانسته، در خور توجه و اعتنایش نمی دانند اما در ادبیات ایران پیش و پس از اسلام، بر حسب معرفت دینی، اساس جهان را بی پایه نمی دانند بلکه هر پدیده اش را نشانه ای می دانند و به این جهت در آثار شاعران طبیعت گرا یا در داستانهای منظوم حکیمان سخن - فردوسی و نظامی - با توضیح و توصیف و فضا سازیهای زیبا و دقیق از جهان روبه روییم.

۵. بار دیگر ناچار برمی گردیم به همان اعلام مرگ خدا در قول نیچه و بی اعتنایی به جهان رازآمیز روح و روان انسان - که به قول مولانا، پوشیده تر از پری است - و غفلت از معناخواهی و انگیزه های قدرتمند برخاسته از آن، که باعث شده است در بیانیه مدرنیستها بیاید که: ... جست و جوی تباه انسان تباه در جهان تباه ... «از این موضوع و شرح و بسط آن می گذریم که سیمون دوبواردر اعتراض به همین بیانیه و اعلام شیء وارگی انسان از سوی نویسنده هموطنش آکن رابگری به، می گفت که انسان نه شیء بلکه موجودی صاحب اراده و دارای قدرت ساختن است و

حافظه فرهنگی و تاریخی دارد و معتقد بود که این نظریات در خدمت سیاست امپریالیسم است که همچنان که بر طبیعت مسلط شده، قصد تسلط همه سویه بر انسان را نیز دارد، که در نظرش شیء می آید».

توجه تام و تمام به جهان بیرون و انسان را در کنش و منش به کلی معلول شرایط بیرونی دانستن، باعث شده است که بیانیه فوق الذکر را خاص عصر امپریالیسم بدانند اما امید و نومیدی، تباه دیدن و ندیدن جهان و تلاشهای بشر، بیشتر ناظر به معنایی انسان است و عصر امپریالیسم و دوران شیبانی نمی شناسد.

در کتاب «جامعه» ابن داوود آمده است: باطل اباطیل، در زیر آفتاب هیچ چیز تازه ای نیست.

و افکار ابوالعلاء معری و عمر خیام، که دیگر مشهور خاص و عام جهانیان است.

«آنان که محیط فضل و آداب شدند

در جمع کمال شمع اصحاب شدند

ره زین شب تاریک نبردند به روز

گفتند فسانه ای و در خواب شدند»

۶. پیش تجزیه نگر تکنیکی و مکانیکی و مستقل و مجزا نگرستن هر چیز از چیز دیگر، در ادبیات نیز باعث اعتبار و اهمیت بی حد و حصر فرمالیسم در نظریات چندین دهه پیش ادیبان آن سامان شده است. اگر پیشتر فرم به سبب معنا یا کالبد به سبب روح محترم بود، در نظرگاه معطوف به محسوسات و اشیا، فرم مهم شد و استقلال کامل یافت ...

و اما، همه آنچه را که بعضی از ما وحی منزل و کلام آخر می پنداریم، حالا در ذهن و نظر تعداد زیادی از ژرف اندیشترین اندیشمندان آن سامان، اعتبار و گرمی بازار اولیه را ندارد. هستند بسیاری از صاحب نامان آن دیار که در فلسفه و روانکاوی و هنر، به نقد و رد بی دریغ و در ستیز با مبانی تفکرات پس از رنسانس خود برخاسته اند. حتی گاه به خرد ستیزی پرداخته اند و گاهی با بیانی نو متوجه حکمت اشراق شده اند. در روانکاوی ژرفا، سعی بسیار بر آن است که از عالم خواب - که بانی از ابواب نبوت است - برای انسان اسیر در جنبه هراس از مرگ و مأیوس از بی معنایی زندگانی محبوس و محصور در ارضای غرائز، معنایی باطنی بجویند و ...

آن همه آرا و نظرات جدید در نظریه های کنونی ادبی و هنری آن سامان نیز طلعتی نو دارد؛ آن طور که مثلاً بعضی از شاعران مدرنیست و صاحب نام آمریکا، حالا به فرم و قالب غزل روی آورده اند و آن را امکانی گسترده برای بیان اندیشه های نو خود می دانند.^(۱) اما مقصود از این مکتوب، بد و بیراه نثار کردن نیست، منظور این است که طرحی، سایه روشنی از نظریات داستان نویسی در ادبیات غیب باور ارائه گردد و باقی کار را بگذاریم بر عهده فضلا و نظریه پردازان ...

«حرف و صوت و گفت را بر هم زنم

تا که بی این هر سه با تو دم زنم»

(مولوی)

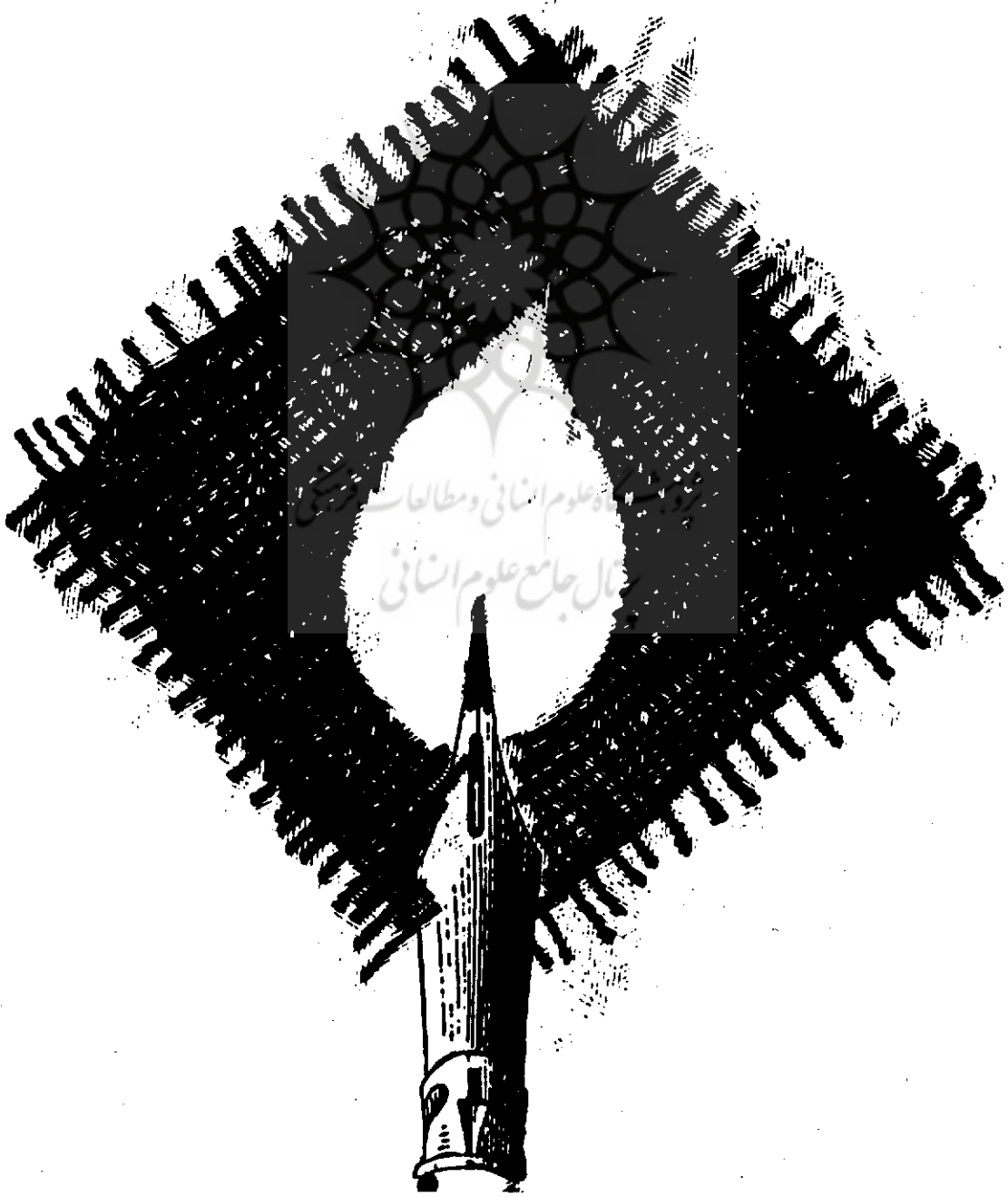
ارائه شده است.

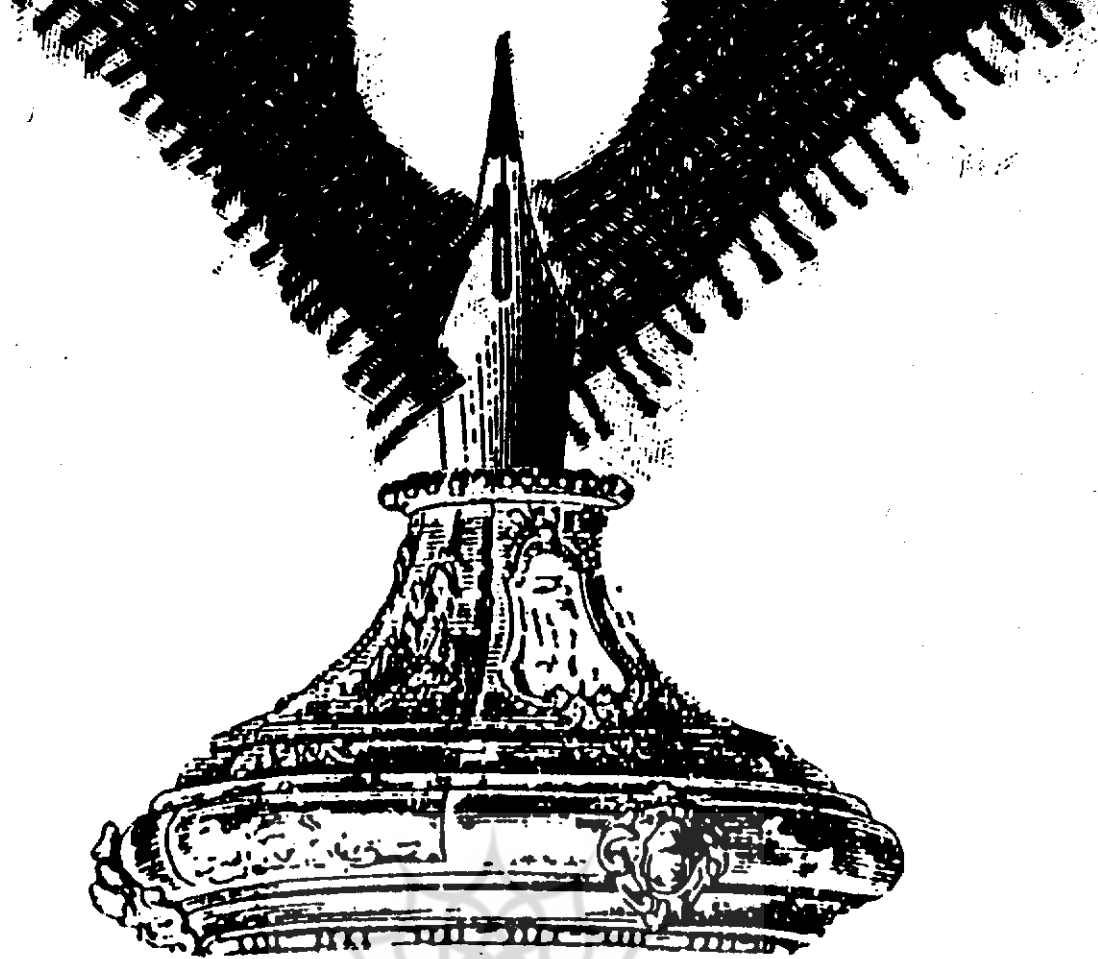
۱. گاه داستانسرا، در مقدمه، طرح کلی داستان را آشکارا بیان می‌کند (مانند مقدمه رستم و سهراب) و این بدان سبب است که در داستان غیب باور، مهم، چرایی مبتنی بر معرفت دینی است (چرا مرگ هست؟ چرا پسرکشی می‌شود؟ و دیگر پرسشهای مبتنی بر آن، مانند آیا همه اینها کار تقدیر است و یا اینکه به سبب بی‌اعتنایی به مهر و کشتش عاطفی است؟ آیا پسر، اگر چه کشته، در جهان دیگر به آرامش جاوید نمی‌رسد؟ آیا این پسرکشی، همانند بر خاک افکنده شدن ترنج به سبب تندباد، قانونی ناشناخته و هولناک اما ازلی نیست؟ و دهها پرسش دیگر که بیشتر به چرایی توجه دارند و چگونگی پسرکشی در فرع و سایه قرار می‌گیرد) و به تبع از آن، تعلیق در این نوع داستان، با تعلیق در ادبیات جدید که تماماً معطوف به اراده مستقل انسانهاست، تفاوت اساسی دارد.

همچنان که معرفت دینی از دوران باستان و زمان حکیمان الهی مانند زرتشت و افلاطون تا حالا، دستگاههای پیچیده و در هم تنیده فلسفی ارائه داده ولیکن کمال معرفت را عقیدت کودکان دانسته است، نظریات در داستانهای غیب باور نیز متناقض نما و در درک و دریافت و اجرا، به تعبیری سهل و ممتنع است؛ به شرح ذیل:

الف - در بیان آنکه داستان دین باور، کل نگر و شهودی است.

از این منظر، همه جهان را جسمی واحد می‌داند که در آن، جزء در کل و کل در جزء منعکس است. در پس کثرت، جوهری یگانه نهفته که از آن، به وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت تعبیر می‌شود. در داستانها و ادبیات غیب باور، این انعکاس جزء در کل و کل در جزء به طرق گوناگون و متعدد





۲. گاهی شخصی روشن بین، در فضاهای مبهم و غیرعادی... که نشان از عالم المثال دارد. طرح کلی داستان و ماجراها را می گوید. مانند آنچه که در «مکبث» آمده و یا ظهور روح پدر، شباهنگام، بر هاملت و بیان وقایع از سوی او. و بعضی راههای دیگر ...

داستان غیب باور شهودی است. در حکمت دینی، جهان را جسمی واحد، فرشتگان را حواس آن و خدا را جان جهان می دانند. باور بر این است که در واقع با سه جهان در هم تنیده روبه روییم: عالم ملک که همین عالم محسوسات است و قوانین حاکم بر آن را از طریق علم حصولی می توان دریافت ولیکن هر چه در عالم ملک است، همه آیه و نشانه است. عالم ملکوت را داریم که عالمی است وسیط و در آن اجسام و افعی روح می پذیرند و نفوس و ارواح کالبد می یابند. راه دریافت آن، یکسره دیگرگون از راه فهم عالم ملک است، این با حواس و عقل قابل درک است و آن با مراقبه و توجه به قلب و یاد دل که محل تجلی انوار غیبی و الهی است، به ادراک درمی آید. ملامحسن فیض، شاگرد و داماد ملاصدرا، دو بیان مهم در باب عالم ملکوت دارد. او می گوید:

«برخلاف جهان خاکی ما که در آن حالات درونی نامشهود می مانند و ظواهر اعمال ما به ظواهر خارجی قابل تحقق محدود می گردد، در زمین آسمانی همین اعمال صورت دیگری می یابند و حالات درونی، صورتی قابل رؤیت را منعکس می سازند.

برخی به شکل کاخها درمی آیند، برخی دیگر به صورت حوران، جمعی دیگر به صورت گلها، گیاهان، درختان، جانوران، باغها و جویبارهای آب روان و غیره ...»
در بیان دوم می گوید:

«در همین عالم وسیط و برزخ است که نفوس کامله به جامه صور ظهوری و محسوس متلیس گشته، در مکانی غیر از مکان قبلی خود ظهور می کنند یا اینکه به صورتی غیر از صورتی که در دوران زندگی در این جهان خاکی داشته اند، متصور شده و بر آن کس که بخواهند ظاهر می گردند.»

در داستانهای غیب باور، عالم المثال و اشخاص و موجودات آن، بارها ظهور و حضور اساسی و تعیین کننده داشته اند. مثلاً بخش اساطیری «شاهنامه»، «راماین»، «مهابهارات»، «هزار و یک شب»، «ایلیاد» و «اودیسه» و «انه ئید» از ادبیات کهن و در «فاوست» و «هملت» و «مکبث» از ادبیات متأخر و در «مرشد و مارگریتا» از ادبیات معاصر، این ظهور و حضور تعیین کننده عالم المثال در عالم محسوس و ملموس منظور نویسندگان بوده است.

لازم است که به نکته آغازین این مبحث باز گشت و گفت ادبیات دین باور، کل نگر و شهودی است و برخلاف تفکر پس از رنسانس که انسان و طبیعت را رودر روی همدیگر می نهد و می بیند؛ در ادبیات دین باور، انسان و طبیعت و کل مظاهر آن، همه همجوهرند؛ جان و روح دارند و هدفمندند؛ می فرماید:

«ماسمیعیم و بصیریم و خوشیم

با شما نامحرمان ما خامشیم»

در این نوع از ادبیات، به آسمان و زمین و طبیعت و انسان، در ظاهر و باطن، نمود و بود و به عوالم ملک و ملکوت توجه می شود و تمام این شکل‌های ظاهر و باطن را در وحدتی عالی تر، در عالم جبروت، مستحیل می بیند. درباره زندگی و مرگ و همجوهری انسان با جهان و ماورای آن و هدفمندی حیات است:

«از جمادی مردم و نامی شدم

وزنما مردم ز حیوان سر زدم

مردم از حیوانی و آدم شدم

پس چه ترسم، کی ز مردن کم شدم

حمله دیگر بمرم از بشر

تا برآرم از ملائک بال و پر

وز ملک هم بایدم جستن رفقو

کل شیء هالک الا وجهه

بار دیگر از ملک پیران شوم

آنچه اندر وهم ناید آن شوم

پس عدم کردم، عدم چون ارغنون

گویم کانا الیه راجعون

ادبیات غیب باور بر این اعتقاد است که:

«هر چیزی ریشه و مخزنی و بلکه مخازنی دارد و از آن مخازن بدین جهان فرود می آید».

ب. در بیان آنکه ادبیات دین باور، به مبدأ و به عالم غیب متوجه است.

در این نوع از ادبیات، بر حسب بینش، توجه به مبدأ است و عالم غیب و خزائن آن را بر عالم ملک و منش و کنش آن مسلط می داند. و باور دارد که ما همه از عدم آمده ایم و به عدم برمی گردیم و اصل هستی را در سرزمین آسمانی دانسته و خدا را ظاهر و باطن و اوک و آخر می داند و به این سبب، تفکر، تذکر و تأویل، در این نوع ادبیات، جایگاهی اصلی و بس رفیع دارند.

در داستانهای کوتاه پس از رنسانس، با اشخاص معدود روبه روییم، زیرا منظور، نمایش کنش اشخاص مستقل و شناخت افراد است و تا بدانجا پیش رفته اند که حتی تعداد کلمات داستان کوتاه را معین کرده اند اما، برخلاف آن نوع نگاه، در داستانهای کوتاه غیب باور، با تعداد بی شماری از اشخاص اصلی و فرعی و حتی موجودات ماوراء الطبیعه روبه روییم؛ زیرا ادبیات غیب باور، به قصد تفکر و تذکر و تأویل، اندیشه را محور ساخته، به بیان مشیت خداوند می پردازد. در داستانهای غیب باور، مکانها، اشیا، موجودات، انسان و رفتار و گفتار او و موجودات عالم المثال، همه از جایگاه تأویل و رمز، برخوردار بوده، از جهات متعدد تو به تو، و حتی از نظرگاه روانکاوی ژرفا، قابلیت عام توجه و رمزگشایی دارند.

پ- در بیان جایگاه انسان و طرز نمایش او در ادبیات دین باور:

از سوی انسان نیز همانند همه هستی، حادث و مجاز است و اعمال و افکار او، بسته به ذات واجب و مشیت و خواست خداست و از سوی دیگر، همین موجود مجاز، از منظری یاور خدا و از منظری حامل بار امانت الهی است که از آن به اختیار تعبیر کرده اند و از آن میان بحث مهم جبر و اختیار پیش آمده که ذهن داستایفسکی را به خود بسیار مشغول می داشت و این مهم، البته از شیء پنداری انسان بسیار به دور است. در ادبیات دین باور، انسان در معناخواهی خود اهمیت دارد. در ادبیات غیب باور سراسر جهان، یکی از نظریات اساسی در مبنای شخصیت پردازی، همین نزدیکی و یا دوری اشخاص از منبع فیاض مهر و محبت و رحمت بی منتهاست که در نفس انسان داستان غیب باور، بسیار تأثیر است، به این معنی:

۱- نفس انسان داستان دین باور، یا در مسیر سلوک نور و متوجه به عالم غیب است و از آن یاری می خواهد (مانند رستم که پشت و پناه نجیبان و آزادمردان بود و در تنگناها، به درگاه خدا نیاز و نیایش می برد) و یا آن که:

۲- نفس او در سلک و سایه ظلمت است (مانند افراسیاب که به قول کیکاووس، گوهر اهریمنی داشت) و یا آن که:

۳- نفس او مضطرب و مردد میان نور و تاریکی است (مانند اسفندیار در داستان رستم و اسفندیار)

ت- در بیان مقام اندیشه و تاثیرپذیری انسان از آن، در داستانهای دین باور:

اینکه گفته شده است که انسان یاریگر و حامل بار امانت الهی است، نه تعارف است و نه تعبیر زیبای شاعرانه؛ بلکه اصل فلسفی و هستی شناسانه ای است که بر عهده انسان، اختیار انتخاب اندیشه نیک و یا بد را می نهد و تأثیر اندیشه یکی از مبانی اصلی منش و کنش اشخاص داستانهای دین باور است. در اغلب نظریه های داستانهای غرب پس از رنسانس، یا اشیا بر روحیه و ذهن و رفتار انسان تأثیر اساسی و اصلی دارند، مانند آنچه بالزاک می پنداشت و یا اصلاً انسان نیز متفعل و شیء واره است، مانند آنچه آلن رب گری به می پنداشت و یا آنکه توجه اساسی نویسنده به تأثیر اجتماع و روابط آن بر کنش و منش اشخاص داستان است.

در ادبیات دین باور، انسان- به ویژه- متأثر از اندیشه است:

«ای برادر تو همه اندیشه ای

مابقی خود استخوان و ریشه ای

گر بود اندیشه ات گل گلشنی

ور بود اندیشه ات بد، هیمة گلخنی»

این باور به سبب معرفت دینی است. پیامبر فرمود که: اول چیزی که خدای تعالی آفرید عقل بود. و در حکمت خسروانی و حکمت اشراقی شیخ شهاب الدین سهروردی نیز، اولین صادر از یزدان نورالانوار، ایزد بهمن است که در بینش اوستایی، این ایزد در تعارض با اکومن، اهریمن اندیشه بد و شرارت و سیاهکاری قرار دارد.

در ادبیات دین باور، آنچه در عالم محسوس و ملموس میان اشخاص و غیر آن در جهان می گذرد، انعکاس خواست و مشیت خدای تعالی است که به تدریج از خزاین الهی و عالم امر به عالم خلق منعکس گشته، به همین سبب است که برای نمونه، سیاوش در آن شب دهشت بار و هول برانگیز محاصره، می داند که سرنوشت بر چه مدار خواهد گشت و آن همه وقایع گذشته و حال و از آن پس را، بر دیواری نقش زده است.

ث - در بیان آنکه انسان عالم صغیری است که عالم کبیر را در خود منعکس دارد:

انسان نسخه اسرار الهی است و خودشناسی، ره به خداشناسی می برد. برخلاف نظریه های جدید ادبیات غرب که بر این باور است که انسان هیچ چیز از جهان نمی داند؛ در ادبیات دین باور، باور بر آن است که انسان عالم صغیر است که آینه وار عالم کبیر را در سینه منعکس دارد و می تواند که به اسرار الهی نهانی و نهایی دست یابد. در ادبیات غیب باور، جام جهان بین جمشید و کیخسرو ناظر بدین معناست و چنین است سیمرغ، مرغ حق که زال را در کوه، جایگاه تجلی و مهبط وحی پرورد.

در این معنا آمده است:

«ای آینه جمال شاهی که تویی

وی نسخه نامه الهی که تویی

بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست

از خود بطلب هر آنچه خواهی، که تویی»

ج - در بیان تفاوت علم النفس حکمت شرق با روانشناسی غرب:

در روان شناسی، تمام تأکید بر آن است که انسان در نمود و کنش و منش، به کوه یخ می ماند که تنها یک دهم او آشکار است و باقی شخصیت انسان در ناخودآگاه نهان است و به قول مولانا، انسان پوشیده تر از پری است.

روان شناسی در باب ناخودآگاه، یا آن را بنا به تعریف فروید، منبع غرائز و مخزن امیال سرکوب گشته می داند و یا بنا به تحقیقات گسترده یونگ، ناخودآگاه را در ضمن، عرصه بی کرائگی نقش و کار صور ازلی و نوعی می شناسد. بر حسب تعریف فروم: آگاهی فعالیت ما در بیداری است، هنگامی که با دنیای واقعیت سر و کار داریم. ناآگاهی تجربه روانی ما در هنگام قطع ارتباط با دنیای واقعیت و یا حالتی از زیست است که در آن به رفتار و اعمال کاری نداشته، اشتغال ذهنی را صرفاً متوجه دنیای درونی خود کرده باشیم.

اما در علم النفس دین باور، آگاهی و به ویژه ناخودآگاهی تعاریف دقیق و عمیق، همراه با رهیافتی به معانی نهانی جهان، غیب و ایمان به آن دارند. و شگفتنا که روانشناسی امروز، در مکاتب یونگ و فروم، تنها از دور به حدود مرزهای علم النفس عرفانی می نگرد. برای نمونه به تعاریف و تعبیر غزالی بنگرید

که دل را دارای دو روزن می داند: روزنی به سوی عالم جسمانی (آگاهی) و روزنی به سوی ملکوت و عالم روحانی. او می فرماید:

«و دلیل بر آنکه اندرون دل روزنی دیگر است علوم را، دو چیز است: یکی خواب است که در خواب چون راه حواس بسته گردد آن در درونی گشاده شود و از عالم ملکوت و از لوح محفوظ غیب نمودن گیرد... دل تا به محسوسات مشغول بود (آگاهی)، از مناسبات با عالم ملکوت منجوب بود، و در خواب از محسوسات فارغ شود، لاجرم آنچه در گوهر وی است از مطالعه ملکوت پیدا شدن گیرد».

لیکن این شباهت شگفت میان آرای غزالی و فروم و یونگ، در باب خواب و رهیافت به باطن انسان، تنها در ظاهر است و پس، قول غزالی بس ژرف اندیشانه تر از نظریات یونگ و فروم بوده، باز از آن جناب است که:

«گمان مبر که روزن دل به ملکوت، بی خواب و بی مرگ گشاده نگردد که این چنین نیست، بلکه اگر در بیداری کسی خویشتن را ریاضت کند و دل را از دست غضب و شهوت و اخلاق بد و بایست این جهان بیرون کند و جای خالی بنشیند و چشم فراز کند و حواس معطل کند و دل را با عالم ملکوت مناسبت دهد، بدانکه الله الله بر دوام گوید، به دل نه به زبان. تا چنان شود که از خویشتن بی خبر شود و از همه عالم بی خبر شود، اگر چه بیدار بود، آن روزن گشاده شود و آنچه در خواب بینند دیگران، وی در بیداری بیند و ارواح فرشتگان در صورتهای نیکو وی را پدیدار آید و پیمبران را دیدن گیرد و از ایشان فایده ها یابد و مددها گیرد و ملکوت زمین و آسمان به وی بنمایند...»

در روان شناسی، نشاط و افسردگی فرد را با معیار تلاش در تولید و مصرف می سنجند و غمهای انسانی را اغلب با دیده تردید می نگرند ولیکن در علم النفس آن همه متفاوت است. شادی جان انسان به سبب اتصال با جان جهان است؛ مستی انسان در هستی:

«چنان مستم، چنان مستم من امروز

که از چنین برون جستم من امروز

چنان چیزی که در خاطر ننگبند

چنان استم، چنان استم من امروز»

و اندوه او، اندوه جان اوست به سبب آگاهی از فراق:

«بشنو از نی چون حکایت می کند

وز جداییها شکایت می کند

کز نیستان تا مرا بریده اند

از فقیرم مرد و زن نالیده اند»

روان شناسی به ارتباط فرد با جمع توجه دارد و بنا بر اقرار روان شناسان بزرگ و صاحب مکتب و مسبک غرب، روان شناسی هرگز نتوانسته - نمی تواند نیز - معنایی به زندگی دهد، حال آنکه علم النفس اسلامی و حکمت دینی، به چرایی هستی می پردازد و اضطراب و ترس از مرگ و دغدغه نیستی را می زداید. در علم النفس، انسان با شادی و عشق به همه هستی

می نگرد:

«به جهان خرم از آتم که جهان خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست»

اما تأثیر علم النفس و انعکاس آن در بافت و لایه های پنهانی داستان دین باور آن است که: الف- اخلاقیات جزء جدا ناشدنی لایه های پنهانی و از اندیشه های محوری داستان غیب باور است.

در علم النفس، انسان باورمند تا ژرفای اندیشه و جانش یقین دارد که هر عمل او، حتی به اندازه ذره و مثقالی پاداش و کیفر متناسب، در این جهان گذرا و یا در جهان باقی، دارد. شاعر می فرماید:

«این جهان کوه است و فعل ماندا

سوی ما آید ندها را صدا»

برخلاف نظریات نو که می پندارد انسان امروز به درجه ای از تمدن رسیده است که اخلاقیات را بشناسد و یا حداقل بر اعمال خلاف خود پرده پوشی کند- بشر طی تاریخ، همیشه بر اعمال خلاف اخلاقیات و

وجدانیات متناسب با درک زمان خود،

پرده پوشی داشته است- در بیش

دین باور، اخلاق نیز مفهومی

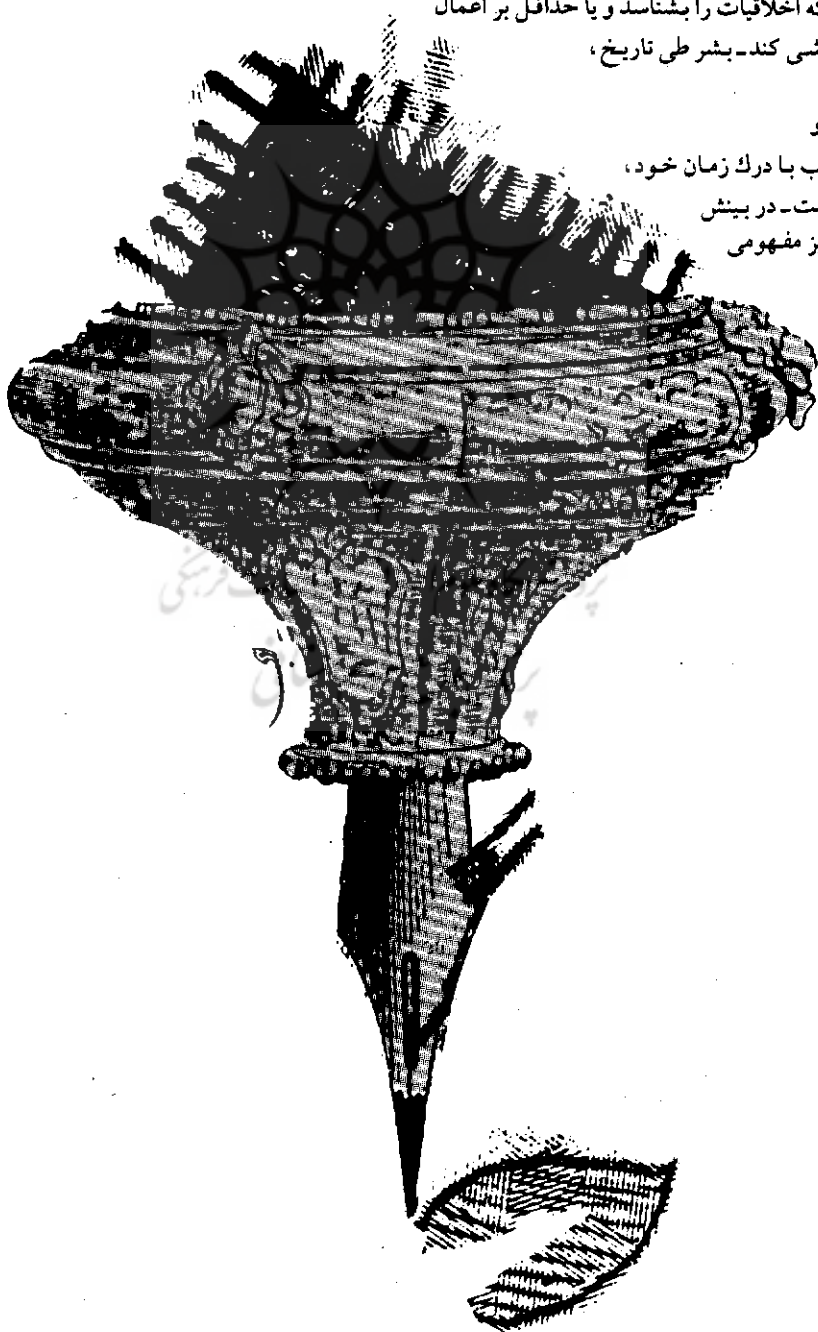
فلسفی دارد و از چرایی هستی و وجود انسان جدا نیست. شیطان که دشمنی آشکار برای انسان است با وساوس و جنود خود می کوشد انسان را وادارد که با تکبر و تفرعن و نفس پرستی و خودبینی و خودخواهی، خویشتن را مرکز کائنات پنداشته و حتی ادعای ربوبیت داشته باشد و به افساد در زمین و میان خلایق پردازد و خدا که نور الانوار و خیر و رحمان و رحیم و محبت است انسان را به پرهیزگاری و اصلاح می خواند. در این بینش طاغوت در بیرون، در مظاهر اجتماعی و در درون، و سوسه ها، مردم به چهره ای دیرگونه درمی آید.

فرعون، هیتلر می شود با همان ادعا که: «انا ربکم الاعلی و موسی کلیم ا...» نیز به همین ترتیب، از مولانا است که:

«دو علم افراخت اسپید و سیاه

آن یکی آدم، دگر ابلیس راه

در میان آن دو لشکر گاه رفت



چالش و پیکار، آنچه رفت رفت
 همچنین دور دوم هابیل بود
 ضد نور پاك او قابیل بود
 همچنین این دو علم از عدل و جور
 تا به نمرود آمد اندر دور دور
 ضد ابراهیم گشت و خصم او
 وان دو لشکر کین گذار و جنگجو
 دور دور و قرن قرن این فریق
 تا به موسی و به فرعون غریق
 تا که فرعون را با آن فرعونیان
 آب دریا غرقشان کرد آن زمان
 همچنین تا دور عهد مصطفی
 با ابوجهل آن سپهدار جفا»

بر حسب این دیدگاه، قابیلیانند که خود را مسؤول سرنوشت برادر خویش نمی دانند.

و طاغوتیانند که پیامبران و آمران به قسط را به بی گناهی گردن می زنند.

ب- توجه ادبیات دین باور به رستاخیز دنیوی و اخروی:

در این نوع ادبیات، توجه تنها ناظر به روحانیت، آن هم به مفهوم غربی آن- که روح را از جسم جدا و در جایگاهی ناپیدا بداند- نیست. بل همچنان که مولای صاحب اسرار فرموده است که هیچ چیز را ندیدم، مگر آنکه با آن و پیش از آن و پس از آن خدا را دیدم و همان طور که رویش و پژمردگی و باز رویش برگ بر درخت و گیاه بر زمین، نمونه ای از زندگی و مرگ و برانگیختن و زندگی جاوید پس از آن است؛ همچنان زندگی و مرگ، ظلم ستیزی و رستاخیز اقوام نیز، نشان از قیامت دارد، آن زمان که از دختر زنده به گور شده می پرسند به کدامین گناه کشته شدی؟

ج- در بیان هدف از ادبیات غیب باور و بعضی مباحث مربوط به آن:

الف- هدف از ادبیات و داستان را نه نمایش چرك و كثافت زندگی و نه نمایش وقایع و غیر آن می داند؛ هدف «كشف المحجوب» است؛ زیرا بر ظاهر و باطن هستی و انسان، قوانینی مسلط و جاری است که همه آنها نیز، باز در خدمت مشیت اوست. این نوع ادبیات می کوشد قوانین را کشف و بیان کند و به همین سبب است که در روابط عادی روزمره، ناگاه عالم المثال ظهور و حضور دارد و اتفاقات تعیین کننده پیش می آیند:

ب- آشنایی زدایی در آن، تنها معطوف به زبان نیست، بلکه آشنایی زدایی در ادراکات حسی ما از جهان محسوس و ملموس را منظور دارد.

پ- از آن زمان که بشر مقصود زندگی را نه رستگاری فردی و جمعی، بل حظ از غنائز دانست و بالطبع و به تبع از آن نگاه، نگاهش از بی کرانگی معانی تو در تو، معطوف و محدود به

اشکال شد، در هنر نیز فرم یا شکل یا ساختار، همه هدف شد. اما در بینش دین باور، اساس، دیگرگونه است. از شمس عرفان است که: عرصه سخن بس تنگ است؛ عرصه معناست فراخ
 و در «فیه مافیه» آمده است که: سخن فرع حقیقت است، سایه حقیقت است.

و از آن جناب است در «غزلیات شمس»:

«قافیه اندیشم و دلدار من

گوید میندیش جز که به دیدار من»

در ادبیات دین باور، اگر شکل اعتباری دارد، به اعتبار و احترام معناست و گاهی عرصه فراخ معنا در پوست قالب و فرم نمی گنجد. چنان که شاعر می فرماید:

«قافیه و مغلظه را گو همه سیلاب بیر

پوست بود، پوست بود در خور مغز شعرا»

و نویسنده ای که از آثار و خطابه اش، هنگام دریافت جایزه ادبی نوبل، معلوم است که دردمند و اندیشمند است- ویلیام فالکنتر- معتقد است: آنها که مدام به ساختار فکر می کنند، بهتر است بروند و بنأ بشوند.

ت- در ادبیات غیب باور، همه و هر چیز مظهر است و رمز:

انسان: موسی و فرعون، رستم و افراسیاب و ...

مکان: کوه و دریا، گلستان و آذرستان و ...

زمان: شب و روز

فصلها: بهار و خزان و ...

ح- در بیان کلمه:

در نظریه های ادبیات پس از رنسانس، کلمات را به کل قراردادی می دانند، اما در بینش دین باور، بعضی از کلمات تلقین خداوند تعالی و واسطه بین او و خلقند. مولای صاحب اسرار، امیر مؤمنان (ع) می فرماید که: اسماء خدا ارکان هر چیزی را پر کرده است. او می فرماید: خدا را به اسماء نیکو بخوانید.

این بدان سبب است که اسم بر مسمی دلالت دارد و بعضی از اسماء که کلمات مقدسند، قدرت و نیرو دارند؛ آن طور که به فرمایش امیر مؤمنان (ع)، خدا تقدیر را با دعا تغییر می دهد. و با تأمل و تعمق در همین کلمات است که دل مطمئن می شود و عارفانی هستند که با کلمات مقدس توان انجام خوارق عادات و کرامات دارند؛ اگرچه همه آنها را به هیچ می انگارند. گفته اند که:

«به هوا پری مگسی باشی، به دریا روی خسی باشی، دل به دست آور تا کسی باشی».

و اسم اعظم داریم که دانندگان آن، توان تغییر در عالم محسوس و مشهود و توان تصرف در نفوس را دارند؛ اگرچه آن دانش نیز به خودی خود کارساز نیست؛ آن طور که کاهن اعظم یهود، بلعم باعور اسم اعظم را می دانست لیکن فریفته دیو شد و دانشش به کار رستگاری اش نیامد. اجرای این نظریات و

انعکاس آن در ادبیات غیب باور، در لایه های آشکار و پنهان، انحصاری مختلف دارد.

الف- ایجاز، آن طور که با حداقل کلمات، حداکثر مفاهیم بیان می شود. مانند غزلیات حافظ در شعر و یا داستانهای موجز «هزار و یک شب».

ب- اگر به توصیف و شرح و بسط نیز پرداخته شود؛ مقصود، بیان جهان و انسان و ایشیا به دو جهت است: اول آنکه انسان تنها موجودی است که در جهان بیرون تصرف می کند و آن را متأثر از اندیشه و نفس خود در می آورد و می پالاید و می آرایدش.

دوم آنکه شرح و بسط و توضیح جهان برای تأویل آن و راه به معانی بردن است.

خ - در بیان طرح داستان:

طرح داستان پس از رنسانس، بیشتر و گاه اغلب بر اساس استقلال اشخاص و خواست و تعارض منبسط از غرائز و انگیزه های فردی و جمعی و مواردی دیگر از این گونه است، اما در پیش دین باور، همه چیز و از آن جمله انسان نیز، قائم به ذات نیست. همه و هر چیز که هست، در زمین و آسمانها و میان آنها، جملگی مستخر حکم اوست. خواست اوست که در ظاهر و باطن هستی جاری است و ... همه اینها باعث می شود که در طرح داستان غیب باور، اشخاص تا بدانجا مهم باشند که طرح الهی را پیش برده، بیان کنند، مثلاً به داستان مشهور سیاوش بنگریم: مادر سیاوش از توران به ایران می گریزد اما نامش چیست؟ و چرا پدرش از او سراغ و نشانی نمی گیرد؟ سپس در ادامه داستان، دیگر از مادر سیاوش هیچ اثری نیست زیرا که او نقش و کار خود را در داستان به انجام و سرانجام رسانده، از داستان که بیانگر و نشانگر طرح الهی است؛ کنار می رود با مرگ، مرگی که به سبب ناتوانی نویسنده نیست - که بخواهد او را به گونه ای بالاخره از داستان حذف کند - راه راحت را برگزیند و بمیراندش؛ بلکه اینک او سیاوش را زاده، کار خود به انجام رسانده است و حالیا سیاوش است که می باید با به جان خریدن خطر، پیمان خداوند را نگاه دارد، از آتش شهوت و از قدرت طلبی بگریزد و ... سرانجام از صلب او کیخسرو پدیدار آید تا جنگهای دیرپای ایران و توران را به انجام و فرجام رساند و خود به آسمان عروج کند و ...

«خلّاق بی جهات منم»

- همین استقلال اشخاص باعث شده است تا در اغلب تئوریهای ادبیات پس از رنسانس، طرح داستان بر اساس روابط علت و معلولی به معنای علمی آن واقع شود و حال آنکه در ادبیات غیب باور، عنصر و عامل اتفاق، بسیار تعیین کننده است. مثلاً در داستان رستم و سهراب، بسیاری اتفاقات بی در بی رخ می دهند تا آن ماجرای اندوهناک را بی افکنند و این تعیین کنندگی اتفاق بدان سبب است که:

بینش دین باور به کثرت در عین وحدت و وحدت در عین

کثرت باورمند است. جهان کثرت را اما جان یگانه و با شعور و هدفمندی از درون و در برون رانماست؛ آن جان جهان، فارغ از روابط علت و معلولی به معنای علمی و مکانیکی، گاه و بی گاه، آن هم چنان که در اذهان و انظار ناآشنا بی جهات می نماید؛ برای پیشبرد مشیتش، طرح خلاقانه و ناگهانی در می افکند.

یونگ می گوید که ذهن شرقی به روابط علت و معلولی به معنای معمول آن در غرب علم گرا، چندان توجه ندارد و عنصر اتفاق را مهم و تعیین کننده می داند و البته بدان نظر باید افزود که: اتفاق، خود به خود و بی جهت و بی معنا نیست، بلکه مبین قضا و قدر الهی است - که آن، خود بحشی است عظیم و حیرت انگیز -.

ادبیات غیب باور، باری، می کوشد که مشیت الهی را کشف و حقیقت محض را بیان کند. □

■ پانویس:

۱- «ابرار هنری» مقاله استاد دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی.

■ در بیان مقصود از نگارش این مکتوب

آن است که به خود و به دیگران یادآور گردد که جناب اندیشه را مقام پس بلند است و جایگاه ارجمند.

از نیما است که: باید مشربی داشت؛ مذهبی داشت چنانکه قدما داشتند و بعداً هنر ابزار بیان آن شود ...

در غرب، تی. اس. الیوت وابسته به سنتها بود، آنطور که او را «کشیش» می گفتند و ... درینا ما که فرّ پر اندیشه های شرق را فروهشته ایم، پس بی سبب نیست که نه در شرق پناهی داریم و نه در غرب جایگاهی.

